

قیام برای پیروزی

«این صدای انقلاب اسلامی ایران است». حتما شما هم این جمله را شنیده‌اید؛ جمله‌ای که هنوز هم خیلی‌ها با شنیدنش پر از غرور می‌شوند و شادی؛ جمله‌ای که عصر روز ۲۲ بهمن ۵۷ با تسلط انقلابیون بر رادیو و تلویزیون همه‌جا پخش شد و دهان به دهان گشت؛ جمله‌ای که هیچ‌کس فراموش نمی‌کند، حتی اگر ۳۶ سال از آن روزها گذشته باشد.



«این صدای انقلاب اسلامی ایران است». حتما شما هم این جمله را شنیده‌اید؛ جمله‌ای که هنوز هم خیلی‌ها با شنیدنش پر از غرور می‌شوند و شادی؛ جمله‌ای که عصر روز ۲۲ بهمن ۵۷ با تسلط انقلابیون بر رادیو و تلویزیون همه‌جا پخش شد و دهان به دهان گشت؛ جمله‌ای که هیچ‌کس فراموش نمی‌کند، حتی اگر ۳۶ سال از آن روزها گذشته باشد.

هنوز هم در ذهن آنهایی که آن روزها را در خیابان‌های شهر تجربه کرده‌اند زمزمه شعارهای انقلابی مساوی است با یادآوری خاطراتی نزدیک از روزهایی دور؛ روزهایی که هیچ‌کدام فراموش نمی‌کنند. «بگو مرگ بر شاه»، «تا خون در رگ ماست خمینی رهبر ماست»، «وای اگر خمینی حکم جهادم دهد...» اینها نمونه‌ای از شعارهایی هستند که مردم در تظاهرات سر می‌دادند؛ شعارهایی که ورد زبان همه مردم آن زمان‌ها بود و حالا با شنیدن آن، خاطرات زیادی را به یاد می‌آورند. خاطره تظاهرات قیطریه، ۱۷ شهریور و قیام خونینی که طی آن صدها بی‌گناه به شهادت رسیدند، خاطره بسته‌شدن فرودگاه مهرآباد، ...؛ خاطراتی که باهمدلی، نتیجه‌ای به نام پیروزی و جمهوری اسلامی داشت.

اما در تظاهرات چه اتفاقاتی رخ می‌داد و مردم چطور از چند و چون ماجرا با خبر می‌شدند؟ برای رسیدن به این سؤالات و حال و هوای آن روزها به سراغ ۳ نفر از انقلابیونی رفتیم که مثل تمامی مردم در این تظاهرات شرکت داشتند. آنها خاطرات زیادی در رابطه با تظاهرات آن روزها دارند و بی‌شک نمی‌توان اتفاقات تلخی که در روزهای سیاه قبل از انقلاب رخ داد را در صفحات کتاب‌ها و روزنامه‌ها گنجاند.

تظاهرات عید فطر

تقریباً یکی از رسمی‌ترین و بزرگ‌ترین تظاهراتی که قبل از انقلاب رخ داد را می‌توان به تظاهرات عید فطر در قیطریه نسبت داد. مردم از قیطریه وارد خیابان شریعتی شده و به سمت خیابان انقلاب به راه افتادند. هر چند مأموران رژیم شاه بارها و بارها به مردم تذکر دادند که متفرق شوند اما کسی به این حرف‌ها گوش نمی‌داد و آهسته‌آهسته به راه خود ادامه دادند.

ابراهیم باغییدی، یکی از افرادی است که در این تظاهرات شرکت داشت. او می‌گوید: «نماز عید فطر را در قیطریه خواندیم و بعد از آن راه افتادیم، همانطور که ما به حرکتیمان ادامه می‌دادیم، مردم کم‌کم به ما می‌پیوستند. شعار می‌دادیم و راه می‌رفتیم، مأموران متذکر می‌شدند که متفرق شویم اما کسی به حرف‌های آنها توجه نمی‌کرد. ظهر به خیابان فاطمی رسیدیم و نماز ظهر را مردم روی آسفالت‌های خیابان خواندند؛ نمازی که جنبه‌ای کاملاً سیاسی و معترضانانه داشت.

بعد از آن به میدان انقلاب رفتیم و جمعیت کم‌کم متفرق شد. آن روز تیراندازی صورت نگرفت و کسی مجروح یا کشته نشد». ۳ روز بعد از راهپیمایی قیطریه، راهپیمایی دیگری صورت گرفت و در پایان راهپیمایی اطلاع‌رسانی شد که فردا همه در میدان ژاله جمع شوید و حادثه خونین ۱۷ شهریور رخ داد. حدود ساعت ۱۲ ظهر بود، مردم در میدان ژاله یا شهدای امروز جمع شده و روی زمین‌ها نشسته بودند که مأموران رژیم شاه میدان را به محاصره خود درآوردند و شروع به تیراندازی کردند. عده‌ای از مأموران روی پشت‌بام‌ها قرار داشتند و عده‌ای دیگر در خیابان‌ها.

قتل عام مردم بی‌گناه

یکی دیگر از افرادی که در آن روز در میدان شهدا حضور داشت محمد ضیایی است که می‌گوید: «من ساعت ۲ بعد از ظهر به میدان رسیدم، قبلش برنامه را اعلام کرده بودند و من به همراه دوستانم به سمت میدان رفتیم اما دیر به میدان شهدا رسیدیم. زمانی که به آنجا رسیدم مأموران تقریباً رفته بودند اما از افرادی که در آنجا بودند شنیدم که هزاران نفر به شهادت رسیده و مأموران مردمی را که در میدان شهدا نشسته بودند به رگبار بسته و بسیاری از آنها را به داخل سینماهای اطراف میدان برده و دستگیرشان کرده بودند.»

عین‌الله سلامی معینی از دیگر تظاهرکنندگان در آن روز، ادامه ماجرا را اینگونه توضیح می‌دهد: «مردم به صورت خودجوش شعار

می‌دادند؛ شعارهایی که محورش در رابطه با امام خمینی(ره) بود. رژیم شاه برای به زانو درآوردن مردم دست به هر کاری می‌زد اما آنها پشت هم بودند و برای نابودی رژیم هر کاری انجام می‌دادند.

یادم می‌آید که در بحبوحه انقلاب بود که شهرداری اعتصاب و اعلام کرد آشغال‌های مردم را نمی‌برد. مردم خودشان به صورت خودجوش آشغال‌ها را جمع می‌کردند و اجازه نمی‌دادند که شهر آلوده شود. یا در رابطه با توزیع نفت، مردم با مشکل مواجه بودند و برای رفع این مشکل نیز همسایه‌ها به هم نفت می‌دادند یا جوان‌های محل در کوچه‌ها جست‌وجو می‌کردند و افرادی که نیاز به نفت داشتند را شناسایی کرده و به آنها کمک می‌کردند.»

اما این فقط مردم عادی نبودند که در تظاهرات شرکت می‌کردند و تلاش داشتند با اعلام مخالفتشان به شاه ثابت کنند که دوران حکومتش پایان یافته است بلکه روحانیون نیز پیشاپیش مردم در این تظاهرات شرکت می‌کردند و سعی داشتند با هدایت و اطلاع‌رسانی به مردم به آنها کمک کنند. محمدرضا مقدسی، مشاور فرهنگی سازمان قضایی نیروهای مسلح می‌گوید: «اولین تظاهراتی که در قم صورت گرفت ۱۹ دی ۵۶ بود.

مردم بعد از تجمع در منزل آیت‌الله نوری، به چهارراه بیمارستان قم، چهارراه شهدای فعلی رفتند. در میدان تیراندازی شد و افراد زیادی شهید شدند. این تظاهرات تا چهل افرادی که در تظاهرات شرکت داشتند ادامه داشت. نخستین باری که شعار مرگ بر شاه در قم گفته شد مربوط به ماه رمضان سال ۵۷ بود. همیشه تظاهرات در روز صورت می‌گرفت اما نمی‌دانم چرا آن دفعه، شب تظاهرات شد. از طرف حرم به طرف میدان امام (ره) حرکت کردیم و مقابل کلانتری‌ها و ژاندارمری‌ها که می‌رسیدیم جوان‌ها شعار مرگ بر شاه سر می‌دادند و این نخستین باری بود که ما چنین شعاری می‌دادیم.»

بسته شدن فرودگاه

یکی از بزرگ‌ترین حوادثی که چند روز قبل از پیروزی خون بر شمشیر رخ داد، بسته شدن فرودگاه مهرآباد بود. وقتی که خبر بازگشت حضرت امام خمینی به کشور قوت گرفت، دولت بختیار برای جلوگیری از ورود امام، به تمامی شرکت‌های هواپیمایی بین‌المللی اعلام کرد که به تهران پرواز نکنند.

علاوه بر این به دستور بختیار، تعداد زیادی تانک و زره‌پوش در فرودگاه مهرآباد تهران مستقر شدند تا از ورود امام به میهن اسلامی جلوگیری کنند. همچنین تمام فرودگاه‌های کشور برای ۳ روز بسته اعلام شد و در نتیجه، نزدیکان امام اعلام کردند که به خاطر بسته بودن فرودگاه‌ها، سفر امام به تهران ۲ روز به تعویق افتاده است.

عکس‌العمل مردم در برابر این عمل بختیار به حدی شدید بود که دستور بختیار ظرف چند روز لغو شد. مردم با شنیدن این موضوع به سمت فرودگاه حرکت کردند، یکی از انقلابیون در این رابطه می‌گوید: «جمعیت زیادی مقابل فرودگاه جمع شده بودند و خواهان باز شدن آن بودند. در همین حین افسر جوانی، بلندگو به دست به طرف جمعیت آمد و به ما گفت خودتان را به دردر نیندازید و به خانه‌هایتان بروید، قول می‌دهم ۲ یا ۳ روز دیگر فرودگاه باز شود و امام خمینی به تهران بیاید». از طرفی همزمان با تظاهرات مردم برای باز شدن فرودگاه، روحانیون نیز دست به کار شدند و با ایجاد تظاهرات و اعلام مخالفت خود خواستار باز شدن فرودگاه شدند.

محمدرضا مقدسی، نیز در این رابطه می‌گوید: «زمانی که از بسته شدن فرودگاه باخبر شدیم به مسجد دانشگاه تهران رفتیم و در آنجا تحصن کردیم. در این تحصن آیت‌الله خامنه‌ای به بیرون از مسجد رفتند و در این رابطه سخنرانی کردند. مردم زیادی جمع شده بودند و رژیم شاه برای متفرق کردن آنها بازهم دست به اسلحه شد و در خیابان‌های اطراف دانشگاه تیراندازی شد اما بعد از مدتی جمعیت متفرق شد و ما منتظر ورود امام شدیم.

چند روز بعد از این حادثه، فرودگاه مهرآباد باز شد و امام خمینی راهی پایتخت شد. «محمدرضا مقدسی درباره روز ورود امام می‌گوید: «از آنجا که میان مردم گروه‌های منافقین هم بودند و شعارهای متفاوتی می‌دادند، ستاد برگزاری مراسم تصمیم گرفت تا بالای هر مینی بوس یک روحانی برود و شعار واحدی را بدهیم تا همسو شده و به منافقین اجازه ندهیم علیه انقلاب شعار بدهند».

استقبال بی‌نظیر

بالاخره انتظارات به پایان رسید و ۱۲ بهمن سال ۵۷ امام خمینی وارد ایران شدند. همه مردم پیاده راه افتادند تا به فرودگاه بروند اما جمعیت به قدری زیاد بود که مسیر میدان انقلاب تا فرودگاه پر بود از مردمی که به استقبال امام آمده بودند. نه تنها جای

ماشین و موتورسیکلت نبود بلکه مردم هم به سختی می‌توانستند برای خود راهی باز کنند تا خودشان را به فرودگاه برسانند. خیابان‌ها آب و جارو شده بود و مردم مشتاق و منتظر بودند.

در همین حین اعلام شد امام‌خميني براي سخنراني به بهشت زهرا مي‌روند و جمعيت زيادي راهي بهشت زهرا شدند تا امام را در آنجا ملاقات کنند. اما هنوز ماجرا تمام نشده بود و انقلاب به پيروي نرسيده بود. از ۱۲ بهمن تا پيروي انقلاب، کشور تقريباً تعطيل و بيشتري مغازه‌ها بسته شد. حس عجيبی در مردم وجود داشت و آن هم انتظار براي پيروي بود و با آنکه امام‌خميني به ايران آمده بودند اما هنوز رسماً اعلام نشده بود که انقلاب پيروز شده و راديو و تلويزيون و ارتش با انقلابيون نبود.

يکي از انقلابيون مي‌گويد: «در اين مدت، مردم دسته‌دسته به ديدار امام مي‌رفتند و مملکت به‌خاطر اعتصاب مردم براي پيروي انقلاب تعطيل بود. ۲۰ بهمن بود که نيروهاي همافر با نيروهاي نظامي درگير شدند. با اين اتفاق، مردم به خيابان‌ها ريختند و دوباره شعار دادند، اما درگيري‌ها خيلي نسبت به گذشته کمتر بود و هدف مردم کشتن نبود بلکه پيروي بود. با کمک مردم پادگان‌ها يکي يکي گرفته شد و تقريباً شهر دست انقلابيون بود.» ۲ روز بعد، راديو و تلويزيون به‌دست مردم افتاد حدود ۲۰ دقيقه تمام برنامه‌ها قطع شد. کسي آشنائي نداشت تا با دستگاه‌هاي آنجا کار کند اما بعد از ۲۰ دقيقه صدايي روي خط آمد که اعلام کرد: «اين صداي انقلاب اسلامي ايران است» و به اين ترتيب انقلاب اسلامي رسماً پيروز شد.

جمعه سياه

عين‌الله سلامي معيني از افراي است که در تظاهرات انقلاب شرکت داشته است. او در رابطه با قيام خونين ۱۷ شهريور که به جمعه سياه معروف شد مي‌گويد: «آن زمان‌ها تلفن و موبايل نبود که باهم در تماس باشيم. براي اطلاع‌رساني، هر کسي، دوستش، همسايه يا خانواده‌اش را که مي‌ديد اطلاع‌رساني مي‌کرد. روز قبل اعلام شد که قرار ما فردا در ميدان شهدا. معمولاً تظاهرات روز انجام مي‌شد و روز ۱۷ شهريور ساعت حدود ۱۲ ظهر بود که مردم در ميدان جمع شده بودند و شعار مي‌دادند.

يادم مي‌آيد در اين درگيري پيرمردی تير خورده و مجروح داخل ميدان شهدا افتاده بود. وضع جسمي او خوب نبود و بايد به پيرمرد کمک مي‌کرديم اما مأموران ميدان را احاطه کرده بودند و به محض ورود تيراندازي مي‌کردند. جواني حدوداً ۱۸ ساله پيراهنش را درآورد و يك زيپوش به تن داشت، درحالي که تشهد خودش را مي‌خواند و با صداي بلندالله اکبر مي‌گفت به طرف پيرمرد رفت. رفتن او به داخل ميدان درست مثل رفتن به دهان شير بود. همه مي‌دانستيم که اين حرکت مساوي است با شهادت و او با نيت و قصد شهادت وارد ميدان شده بود. پسر جوان، به پيرمرد رسيد و او را روي شانه‌اش گذاشت و به طرف جمعيت برگشت، آنقدر اين کار او شجاعانه بود که تمامي مأموراني را که آنجا بودند شوکه کرد و هيچ‌کس به او شليک نکرد.